

اطلاعیه

تا آخر مرداد  
تمدید شد

خبرنگار افتخاری!



فرم خبرنگار افتخاری  
دو چرخه در سال ۱۴۰۲

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

روز ماه سال

محل زندگی

(لطفاً اطلاعات خود را دقیق و خوش خط بنویسید.)

استان:

شهر:

روستا:

نشانی پستی (کامل و دقیق):

کد پستی (۱۰ رقمی):

تلفن منزل:

کد شهر یا روستا:

تلفن همراه:

ای‌میل:

فرم، مدارک و آثار تان را چگونه  
به دست ما برسانید؟

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به  
پارک وی، کوچه شهید قریشی، شماره ۱۴،  
روزنامه‌ی همشهری، طبقه ششم، دفتر دو چرخه  
صندوق پستی دو چرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵  
پست الکترونیکی:  
docharkkeh1402@gmail.com  
تلفن: ۲۳۰۲۳۶۴۷

# یک فنجان چای

## برای جشن برگشتن دو چرخه جان!

متن و تصویرگری / حدیث گرچی، ۱۹ ساله از تهران



دیروز در اینترنت دنبال «خواب و بیدار» می‌گشتم. البته سر یالش قدیمی شده؛ می‌دانم! اما گاهی قدیمی‌ها بهترند. یک جورهایی انگار نه فقط تو آن‌ها را بلکه قدیمی‌ها هم تو را بهتر می‌شناسند. انگار به قدیمی‌ها راحت‌تر می‌شود اعتماد کرد.

همان‌طور که در اینترنت می‌چرخیدم، موس لپ‌تاپم رفت روی یکی از صفحات علامت‌گذاری شده و قاب سفید کوچکی کنارش ظاهر شد که در آن نوشته بود: «دور جدید انتشار هفته‌نامه‌ی دو چرخه - همشهری آنلاین». مدت‌ها بود که دیگر به این صفحه سر نمی‌زدم؛ چون دو چرخه نه چایی،

نه مجازی و نه به هیچ شکل دیگری منتشر نمی‌شد. با این وجود، نمی‌دانم چه شد که دوباره روی آن کلیک کردم. شاید دلم می‌خواست به مطالب قدیمی‌اش سری بزنم؛ شاید منتظر بودم بلکه یکی دو متن جدید منتشر شده باشد و یا...

از ته دل می‌ترسیدم مبادا در آن جان‌نوشته باشم: «آی نوجوان‌ها! دو چرخه، دیگر هیچ وقت هیچ وقت چاپ نمی‌شود. خیالتان راحت! بروید دنبال کار و زندگی تان!»

روی بخش دو چرخه در سایت همشهری آنلاین کلیک کردم و با مطالبی جدید مواجه شدم؛ خودش بود! دو چرخه! دو چرخه دوباره برگشته بود!

فریاد کشیدم، به هوا پریدم، شاد شدم؛ شاد شاد! حتی آن روز که نتایج کنکور آمد و موفقیت خودم را دیدم، به هوا پریدم و توی دلم احساس شادی کردم؛ اما بعد از لحظاتی سر جایم نشستیم. ولی خبر برگشتن دو چرخه فرق داشت. دو چرخه رتبه‌ی کنکور نبود که چندماه ذهن آدمی را به خود مشغول کند و بعد فراموش شود. دو چرخه دوستی قدیمی است. از آن قدیمی‌ها که نه فقط تو او را، بلکه او هم تو را می‌شناسد. از آن قدیمی‌ها که بخشی از هویت تو شده‌اند و تو بدون او، دیگر این آدم نیستی. از آن قدیمی‌ها که می‌شود راحت به آن اعتماد کرد. از آن‌هایی که دیگر مثل و

مانندش پیدا نمی‌شود!

نمی‌دانی دو چرخه! این مدت که تو نبودی، گاهی به نوشته‌هایم نگاه می‌کردم و به خودم می‌گفتم این نوشته‌ها چرا بیش ترشان یک جور ی‌اند؟ قشنگ‌اند، نه این که قشنگ نباشند، اما یک جور ی‌اند. انگار مال من نیستند و بعد یادم می‌آمد که وقتی برای تو می‌نوشتم، چه قدر کلمه‌ها راحت‌تر می‌آمدند.

به نقاشی‌هایم فکر می‌کردم که از وقتی اسم کنکور آمد، دیدم انگار حس و حال نقاشی کشیدن از وجودم پر کشید. خدا می‌داند که چند وقت است دیگر یک دل سیر، نقاشی نکشیده‌ام. آن وقت به یاد می‌آوردم که دیگر تو نیستی که برای مخاطبان دنبال ایده بگردم و نقاشی بکشم. یادم هست که نقاشی‌هایم را بیش تر از بقیه‌ی کارهایم دوست داشتی.

دو چرخه‌ی تازه!

حالا تو دوباره این جایی و من می‌توانم باز هم برایت ایمیل‌های رنگی‌رنگی بفرستم. درست است که دیگر مطابق عمر شناسنامه‌ای‌ام، مدتی است دوره‌ی نوجوانی را رد کرده‌ام، اما هنوز با قدرت به خودم می‌گویم که من یک نوجوانم! وای که چه قدر حال خوب است! یک استکان چای منتظر من است؛ برای جشن برگشتن دو چرخه. از همین جا، گرمای آن را به شما تقدیم می‌کنم!

و حتی یادم هست که دلم برای خود خودت هم تنگ می‌شد. این که دو چرخه جایی بود که هر هفته برای فرار از شلوغی‌های دنیا می‌رفتم سراغش. جایی که نوشته‌هایم و تصاویرم سهل و ممتنع بودند. متن‌هایم آسان بود؛ اما هر جایی نمی‌توانستی مثل آن را پیدا کنی. گاهی وقت‌ها به شماره‌های قدیمی‌ات سر می‌زدم و برخی صفحه‌های آن را می‌خواندم. ولی دلم دو چرخه‌ی جدید می‌خواست؛